

بررسی مفهومی و تئوریک توسعه و نوسازی

دکتر محمد عارف فصیحی دولت‌شاهی*

*عضو کادر علمی بورد ماستری روابط بین الملل پوهنتون دعوت

Dwlat1352@gmail.com

چکیده

در این مقاله به مطالعه تئوریک و جامعه‌شناختی توسعه اقدام و مبادرت ورزیده شده است. به منظور فهم درست و مناسب مسئله پژوهش و همچنین پیشگیری از افتیدن در وادی پیچیدگی‌های احتمالی، در گام نخست مفهوم توسعه و نیز مفاهیم مرتبط و هم‌خانواده آن، بررسی شده است و سپس به معرفی بنیادها و چارچوب توسعه اقدام گردیده است. منظور از بنیادهای توسعه و نوسازی مکاتب و جریان‌های اصلی در زمینه توسعه و نوسازی است که برای تبیین علّی توسعه‌نیافتگی و نیز ارایه راهکارهایی لازم برای رسیدن به توسعه از سوی علمای علم توسعه ارایه شده است. پرسش اساسی این است که مکاتب و جریان‌های اصلی که در باب توسعه دارای نظریه و تجویز است، کدامند؟ فرضیه پژوهش بدین قرار است: نظریات کلان توسعه را می‌توان در مکاتب همچون: نوسازی، وابستگی و نظام جهانی والرشتاین مورد مطالعه و بررسی قرار داد. مکتب نوسازی در اواخر دهه ۱۹۵۰، پارادایم هژمون در مباحث توسعه محسوب می‌شود. تئوری وابستگی در آمریکای لاتین ظهور کرد و پاسخی به شکست برنامه‌های کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین بود. نظام جهانی، آخرین پارادایمی است که در این مقاله مورد بررسی واقع می‌شود. امانوئل والرشتاین را می‌توان بنیان‌گذار و چهره اصلی این مکتب معرفی نمود. این تحقیق از نوع تحقیق بنیادی بوده و روش به کار رفته در آن، کتابخانه‌یی و اسنادی است.

کلیدواژه‌ها: توسعه، نوسازی، سنت نوسازی، مکتب وابستگی، نظام جهانی والرشتاین.

Abstract

In this article, a theoretical and sociological study of development has been attempted. In order to properly and properly understand the research problem and also prevent falling into the valley of possible complications, in the first step, the concept of development as well as related concepts and its family have been examined, and then the foundations and framework of development have been introduced. It is meant by the foundations of development and renovation of schools and the main currents in the field of development and renovation, which have been provided by scholars of development science to explain the cause of underdevelopment and also to provide necessary solutions to achieve development.

The basic question is, what are the main schools and currents that have theories and recommendations about development? The hypothesis of the research is as follows: macro theories of development can be studied in schools such as Wallerstein's modernization, dependence and world system. The modernization school in the late 1950s is considered the hegemonic paradigm in development discussions. Dependency theory emerged in Latin America and was a response to the failure of the programs of the Economic Commission of Latin America. World system is the last paradigm that is studied in this article. Emmanuel Wallerstein can be introduced as the founder and main figure of this school. This research is fundamental research and the method used in it is.

Keywords: development, modernization, modernization tradition, dependency school, Wallerstein's world system.

مقدمه

امروزه توسعه از جمله موضوعات علمی و کاربردی مهمی است که مباحث تئوریک و بنیادی را حول محور خود سامان داده است. دامن گستر شدن مباحث توسعه و طرح آن در محافل علمی و مدیریتی آن هم در ابعاد و سطوح سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، خود گواه بر اهمیت بحث توسعه است. در این میان علمای علم توسعه هر یک متناسب با دیدگاه‌های خود به تحلیل و بررسی توسعه و توضیح سویه‌های آن همت گمارده اند. تمرکز دانش پژوهان رشته‌های مختلف علوم انسانی بر مفهوم نظری توسعه، افزون بر اهمیت و ضرورت آن، حاکی از بینابینی بودن این رشته می‌باشد. اما علی‌رغم علمی و کاربردی

بودن توسعه و همچنین ضرورت و اهمیت آن، مع الاسف در ادبیات سیاسی کشور ما جایگاه خود را باز نیافته است. از همین جهت واژه توسعه به شکل تعریف نشده، غیر سیستماتیک و بی توجه به مفهوم‌بندی دقیق و قبض و بسط مفهومی - تاریخی آن و نیز بدون توجه به بنیادها و چارچوب‌های فکری و نظری آن به کار می‌رود. پرسش اساسی این است که مکاتب و جریان‌های اصلی که در باب توسعه دارای نظریه و تجویز است، کدامند؟ فرضیه پژوهش بدین قرار است: نظریات کلان توسعه را می‌توان در مکاتب همچون: نوسازی، وابستگی و نظام جهانی والرشترین مورد مطالعه و بررسی قرار داد. هدف از این پژوهش تهیه و تدارک یک چارچوب مفهومی و نظری برای مطالعات توسعه در کشور است. موضوع این مقاله چنانچه از عنوان آن پیداست، بررسی مفهومی و تئوریک توسعه می‌باشد. در کنار مفهوم توسعه، مفاهیم دیگری همچون: نوسازی و رشد نیز در مباحث توسعه‌ی مطرح می‌شوند که به دلیل نزدیکی این مفاهیم با توسعه در ابتدا به شرح مختصری در باب این مفاهیم پرداخته می‌شود. نگارنده باورمند است که این کار به تبیین بهتر مسئله کمک خواهد کرد.

الف) تبیین تئوریک مفاهیم کلیدی تحقیق

۱. مفهوم توسعه

توسعه از مفاهیمی است که به صورت گسترده در ادبیات اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جوامع کار بست تام و تمام پیدا کرده است. اصطلاح توسعه در لغت به معنای خروج از «لفاف و پوشش» است. در قالب نظریه نوسازی، لفاف همان جامعه سنتی و فرهنگی و ارزش‌های مربوط به آن است که جوامع برای متجدد شدن باید از این مرحله سنتی خارج شوند. (صیامی، ۱۳۸۱: ۲۹)

بر اساس این تعریف، توسعه، فرایند انتقال جامعه از وضعیت سنتی به وضعیت مدرن محسوب می‌شود و از دید نظریه «نوسازی» فرهنگ‌ها و ارزش‌های سنتی،

اقتصادی و اجتماعی قدیم، موانع تحول و سرچشمه‌های اصلی عقب‌ماندگی تلقی می‌شد و بنابراین باید از این «لفاف» خارج شد. الگویی که مورد توجه افرادی چون «لرنر»، «شرام» و «راجرز» قرار گرفت.

توسعه با توجه به مصدر عربی آن به معنای فراخی و وسعت آمده است. (سیاح، ۱۳۷۲: ۳۲۰) واژه توسعه، معادل لفظ انگلیسی «Development» است که مشتق از واژه «Develope» به معنای رشد و گسترش تدریجی و نمود و تطور یافتن، آشکار شدن و از پوسته و غلاف در آمدن است.

این پوسته و غلاف در زبان انگلیسی «Envelope» است. بنابراین، خروج تدریجی از لفاف، معنای دقیق واژه توسعه است. در اصطلاح فارسی نیز توسعه به معنای گشاد کردن، فراخ کردن، وسعت دادن، ترقی و پیشرفت آمده است. (معین، ۱۳۶۳: ۱۲۰)

۲. بیان معنای جامعه‌شناختی توسعه

دانشمندان علوم اجتماعی با توجه به دیدگاه خاص خود تعاریف متعددی از مفهوم توسعه ارائه کرده‌اند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. از دیدگاه نظریه نوسازی «Modernization» فرایند توسعه عبارت بود از نبردی بر ضد سنت‌گرایی، ساخت‌های فئودالی و ادیان آخرت‌گرا. (قاضیان، ۱۳۷۱: ۷۶)

۲. از نظر تودارو «توسعه را باید جریانی چندبعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق است.» (تودارو، ۱۳۷۰: ۳۰) توسعه مجموعه فعالیت‌هایی است که جامعه را به سوی زندگی بهتر و متوازن جمعی و فردی و تأمین نیازهای افراد جامعه در جهت خیر و صلاح آنها، سوق می‌دهد. (مجدفر، ۱۳۷۴: ۴۷)

۳. توسعه عبارت است از یک تحول تاریخی در جمیع جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه و توسعه، تغییر هدف‌دار برای حصول به هدفی خاص است. (عظیمی، ۱۳۷۱: ۱۴)

۴. توسعه عبارت است از یک رشته کم و بیش خطی از تغییرات که طی آن از روش‌های ابتدایی به روش‌های پیچیده‌تر تولید می‌رسیم و از سختی‌های روزمره زندگی به یک زندگی راحت‌تر، به یاری پیشرفت‌های فن‌آورانه نایل می‌آییم. پطروس غالی در مصاحبه‌ای با لوموند در پاریس در ۴ اکتوبر ۱۹۹۴ می‌گوید: «توسعه را نمی‌توان تنها به رشد اقتصادی محدود کرد؛ بلکه توسعه شامل بعد سیاسی، انسانی و زیست محیطی و همچنین فرهنگی است.» (محمدی، ۱۳۷۶: ۳)

با توجه به مطالبی که تاکنون گفته شد، می‌توان از دیدگاه جامعه‌شناختی تعریف نسبتاً دقیق و جامعی از توسعه ارائه داد که متناسب با شرایط همه‌جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه باشد؛ یعنی توسعه، فرایندی اجتماعی است مبتنی بر عقلانیت عمل که در آن، جامعه از وضعیت غیر عقلانی نا مطلوب به سوی وضعیت عقلانی مطلوب گذر می‌کند. (جهانیان، ۱۳۷۷: ۱۰۹ - ۱۱۹)

۳. سطوح توسعه

۱. توسعه اقتصادی؛ توسعه اقتصادی فرایندی است که طی آن، شالوده‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه دگرگون می‌شود؛ به طوری که حاصل چنین دگرگونی و تحولی در درجه اول، کاهش نابرابری‌های اقتصادی و تغییراتی در زمینه‌های تولید، توزیع و الگوهای مصرف جامعه خواهد بود. امروزه توسعه اقتصادی تنها در چارچوب تئوری خالص اقتصادی مورد توجه نیست؛ بلکه بنابه گفته «میردال»، رشد و توسعه اقتصادی یک مسئله اجتماعی-سیاسی و فرهنگی است.

البته بین رشد و توسعه اقتصادی، تفاوت وجود دارد. رشد اقتصادی صرفاً بیان کننده افزایش تولید یا درآمد سرانه ملی در یک جامعه و بیشتر متکی به ارقام کمی است؛ اما توسعه اقتصادی، فرایند پیچیده تری است که به مفاهیمی چون تغییر و تحولات اقتصادی نزدیک تر است، تا مفهوم رشد اقتصادی.

۲. توسعه اجتماعی؛ این نوع توسعه با چگونگی و شیوه زندگی افراد یک جامعه پیوندی تنگاتنگ داشته و در ابعاد عینی، بیشتر ناظر بر بالابردن سطح زندگی عمومی از طریق ایجاد شرایط مطلوب و بهینه در زمینه های فقرزدایی، تغذیه، بهداشت، مسکن، آموزش و چگونگی گذراندن اوقات فراغت می باشد.

۳. توسعه سیاسی؛ توسعه سیاسی فرایندی است که زمینه لازم را برای نهادی کردن تشکل و مشارکت سیاسی فراهم می کند و حاصل آن افزایش توانمندی یک نظام سیاسی است.

۴. توسعه انسانی؛ توسعه انسانی روندی است که طی آن امکانات بشر افزایش می یابد. این نوع توسعه که مردم را در محور فرایند توسعه قرار می دهد و نه صرف ازدیاد ثروت و درآمد را. عناصری همچون برخورداری از حیثیت و منزلت شخصی و حقوق انسانی تضمین شده و فرصت داشتن برای دستیابی به نقش خلاق و سازنده را در بر می گیرد. البته تأکید این نوع توسعه، بر روی شاخص طول عمر، سطح دانش و سطح معاش آبرومند می باشد. (نظرپور، ۱۳۷۸:

۱۱-۱۳)

۵. توسعه فرهنگی؛ این مفهوم از اوایل دهه ۱۹۸۰ از طرف یونسکو در مباحث توسعه مطرح شده و از مفاهیمی است که نسبت به سایر بخش های توسعه؛ چون توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از ابعاد و بار ارزشی بیشتری برخوردار است و تأکید بیشتری بر نیازهای غیرمادی افراد جامعه دارد. براساس این توسعه، تغییراتی در حوزه های ادراکی، شناختی، ارزشی و گرایشی انسان ها پدید می آید، که

قابلیت، باورها و شخصیت ویژه‌ای را در آنها به وجود می‌آورد که حاصل این قابلیت‌ها و باورها، رفتارها و کنش‌های مناسب توسعه می‌باشد.

برای تحقق این نوع توسعه که بیش از سایر ابعاد توسعه، بر محور انسان بنا شده، لازم است که فرهنگ توسعه در جامعه نهادینه شود؛ بدین معنا که سنت‌ها، ارزش‌ها و آرمان‌های موجود در جامعه را که می‌تواند عاملی برای تحقق توسعه مورد نظر باشد، تشویق و ترویج نموده و نهادهای مناسب با آنها در جامعه ایجاد شده و در عین حال به پالایش عناصر نامطلوب در فرهنگ همت گمارده شود. آنچه در توسعه فرهنگی اهمیت دارد، باور کردن سرمایه انسانی است. مراد از سرمایه، علم و دانش، قابلیت‌ها، تجارب و نهایتاً نظم و انضباطی است که ابزارها و دستگاه‌های فرهنگی را در جامعه پدید می‌آورند. از این‌رو سرمایه انسانی را نباید فقط در کمیت دانش آموزان یا دانشگاهیان جستجو کرد؛ بلکه سرمایه انسانی به درجه توانایی علمی، فنی، حرفه‌یی و فکری یک کشور وابسته است.

باید توجه داشت که نمی‌توان تحقق توسعه اقتصادی را به معنای تحقق توسعه فرهنگی دانست؛ چرا که آنچه در توسعه فرهنگی مهم است، تحقیق در ابعاد متعدد و وجوه متکثر آن است و نه بعد فرهنگی در توسعه.

۶. توسعه ملی؛ فرایند توسعه همه جانبه‌ای است که ابعاد گوناگون توسعه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی (دفاعی) و ارتباطات متقابل آنها را در بر می‌گیرد؛ به گونه‌ای که هر کدام از ابعاد این فرایند در ارتباط مستمر با ابعاد دیگر قرار داشته و در کنش و واکنش و تأثیر و تأثر متقابل، یکدیگر را کامل و یک پیکره واحدی به نام توسعه ملی را پدید می‌آورند. (ازکیا، ۱۳۸۰: ۱۸-۲۲)

۴. بیان تئوریک مفهوم نوسازی

رابرت وارد، نوسازی را حرکتی به سوی جامعه نو تعریف می‌کند. به عقیده او مشخصات جامعه نو چنین است: «توانایی بسیار زیاد برای در اختیار گرفتن یا

تأثیر گذاردن بر اوضاع طبیعی و اجتماعی محیط و بر حسب نظام ارزشی که به مطلوبیت و نتایج این توانایی خوشبین است.» (عالم، ۱۳۸۳: ۱۱۰-۱۰۹)

شوارتز، نوسازی را چنین تعریف کرده است: «کاربرد منظم، حمایت شده و هدفدار انرژی‌های انسانی برای در اختیار گرفتن عقلایی محیط طبیعی و اجتماعی انسان به خاطر مقاصد گوناگون بشری.» (عالم، ۱۳۸۳: ۱۱۰-۱۰۹)

بر اساس تعاریف فوق، مفهوم نوسازی متضمن تغییر اساسی در ساختار، اعتقادات و ارزش‌های اجتماعی مردم در همه عرصه‌های اندیشه و عمل انسان است. جنبه‌های اصلی آن، شهرنشینی، صنعتی شدن، دموکراتیزه شدن، تعلیم و تربیت و مشارکت رسانه‌هاست.

در تعریف کوتاه و گویای دیگر چنین آمده است: «روندی مبتنی بر بهره‌برداری خردمندانه از منابع و با هدف ایجاد جامعه نو».

اما جامعه نو چیست؟ از لحاظ جوامع غربی، جامعه نو به معنی گسست از جامعه سنتی و ایجاد جامعه‌ای متفاوت «بر پایه تکنولوژی پیشرفته و روح علم، بر پایه نظری عقلایی از زندگی، رهیافتی غیردینی به روابط اجتماعی، جانبداری از عدالت در مسائل عمومی و از همه مهم‌تر بر قبول این باور در حوزه سیاسی که دولت ملی باید نخستین واحد جامعه مدنی باشد» است. مشخصات جامعه نو عبارتند از: جامعه‌ای شهرنشین، باسواد، با تحرک اجتماعی، رشد اقتصادی و وابستگی اجتماعی گسترده. (عالم، ۱۳۸۳: ۱۱۰-۱۰۹)

بنابراین، مفهوم نوسازی متضمن تغییر اساسی در ساختار، اعتقادات و ارزش‌های اجتماعی مردم در همه عرصه‌های اندیشه و عمل انسان است. جنبه‌های اصلی آن، شهرنشینی، صنعتی شدن، دموکراتیزه شدن، تعلیم و تربیت و مشارکت رسانه‌هاست. بهترین راه شناخت نوسازی آن است که به تفسیرهای گوناگون آن نظر افکننده شود؛ یعنی:

- در سطح روان‌شناختی: نوسازی متضمن تغییر بنیادی ارزش‌ها، ایستارها و انتظارات مردم است. انسان نو، معتقد است که تغییر طبیعت و اجتماع نه تنها ممکن و مطلوب است؛ بلکه انسان توانایی این تغییر را هم دارد. انسان می‌تواند وفاداری‌های گسترده‌تری از وفاداری‌های محدود گروه‌های نزدیک مانند خانواده، یا روستا بیابد و به گروه-بندی‌های بزرگ‌تری مانند ملت، دولت جهانی و مانند آن احساس تعلق کند.
 - در سطح فکری: نوسازی به معنی گسترش شگرف دانش بشر در باره محیط خود و پخش آن از راه تحصیلات عالی، ارتباطات جمعی و آموزش و پرورش است. بنابراین نوسازی متضمن تسهیلات بیشتری برای کسب دانش و وسایل پیشرفته رسانه‌های جمعی است.
 - در سطح جمعیت‌شناسی: نوسازی دلالت می‌کند بر تغییر الگوی زندگی، افزایش مشخص بهداشت و انتظار عمر، تحرک زیادتر شغلی و جغرافیایی و انتقال جمعیت از روستا به شهر.
 - در سطح اجتماعی: نوسازی دلالت دارد بر تغییر وفاداری افراد از خانواده و دیگر گروه‌های اولیه به گروه‌های ثانوی که داوطلبانه سازمان یافته‌اند.
 - در سطح اقتصادی: نوسازی به معنی رشد تولید کشاورزی، صنایع، بازرگانی و تجارت است. (عالم، همان: ۱۱۰)
- بنابراین، نوسازی دانش واژه‌های فراگیری است که تغییرات اساسی در عرصه رشد اقتصادی، تغییرات در ماهیت و محتوای نظام‌های سیاسی و نیز تغییرات در حوزه‌های اجتماعی و روان‌شناختی زندگی را دربر می‌گیرد. نوسازی وقتی آغاز می‌شود که جامعه سنتی در مرحله فروپاشی قرار گیرند.

۵. بیان تئوریک رابطه نوسازی و توسعه

توسعه و نوسازی دو کلمه مجزا با بار معنایی متفاوتی هستند که هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارا می‌باشد. همان‌طوری که گفته شد نوسازی ایجاد تغییراتی در تلقیات فردی، رفتار اجتماعی، اقتصاد و سیاست هست. به‌طور کلی هر جا سخن از تغییراتی به میان آید که در رفتار فردی و اجتماعی و یا اقتصاد و سیاست جامعه مؤثر باشد، نوسازی است. (آقابخشی، ۱۳۷۴: ۲۱۰)

توسعه بهبود رشد و از همه مهم‌تر گسترش همه شرایط و جنبه‌های مادی و معنوی زندگی اجتماعی، گسترش ظرفیت نظام اجتماعی برای برآوردن احتیاجات محسوس یک جامعه که امنیت ملی، آزادی فردی، مشارکت سیاسی، برابری اجتماعی، رشد اقتصادی، صلح و موازنه محیط زیست و مجموعه‌ای از این احتیاجات است. از زیر شاخه‌های مهم توسعه و توسعه سیاسی است که آن افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادگی و تغییرات اساسی در یک جامعه است و فرق آن با نوسازی سیاسی این است که نوسازی سیاسی بیشتر به برقراری تجملات سیاسی اشاره می‌کند؛ در حالی که نوسازی سیاسی با جنبه‌های روبنایی توسعه سرو کار دارد، توسعه سیاسی با دگرگونی‌های زیربنایی مربوط می‌شود. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۲۱۰)

از اصطلاح نوسازی برای تبیین برخی فرایندهای دگرگونی اجتماعی استفاده می‌شود که از نظر تاریخی اولین بار در اروپای غربی اتفاق افتاد و متعاقباً جهانی گردید.

نوسازی (Modernization) مفهومی است که در کل معادل فرایندی برای دگرگونی جامعه به کار می‌رود. گرچه این اصطلاح به صورت معادلی برای توسعه به کار می‌رود؛ اما دارای مفهوم خاص می‌باشد. در واقع در نوسازی بیشتر بر «فرد» تکیه می‌شود؛ در حالی که در توسعه بر «جامعه».

تعریف راجرز از نوسازی چنین است: «نوسازی فراگردی است که طی آن افراد از زندگی به شیوه سنتی به مرحله‌ای از زندگی پیچیده‌تر و پیشرفته‌تر (به لحاظ تکنولوژیکی) گام می‌نهند.» نوسازی در طول دهه‌های ۵۰ و ۶۰، پارادایم غالب در مطالعات توسعه بود.

مفهوم نوسازی بیشتر با عوامل فرهنگی-روانی سر و کار دارد تا عوامل اقتصادی-سیاسی و این مسئله طبیعتاً حیطه این مفهوم را محدودتر و کاربرد آن را آسانتر می‌کند؛ اما این به آن معنا نیست که نوسازی تنها به ابعاد روانی توسعه می‌پردازد. نوسازی و توسعه سه نکته مشترک دارند: اول اینکه آن‌ها به اوضاع و احوال جامعه نسبت داده می‌شوند. نظریه پردازان نوسازی بین جوامع سنتی و نوین تمییز قائل می‌شوند و نظریه پردازان توسعه نیز از جوامع توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته صحبت می‌کنند. جوامع انتقالی در دیدگاه نوسازی معادل همان جوامع در حال توسعه در دیدگاه اندیشمندان متاخر هستند. دوم این که هر دو گروه، برنامه عملی و مجموعه‌ای از اهداف را در کار خود بیان می‌دارند. سوم اینکه هر دو مفهوم در جریان یک روند و فرایند، از حالت پیشین به سمت وضعیت بعدی هستند. ایستارهای ذهنی و ساختارهای نهادی، دو عنصر کلیدی در فرایند نوسازی هستند. در روند نوسازی، تغییراتی در اجتماع صورت می‌گیرد که به عنوان اشاره می‌توان از غلبه الگوهای اکتسابی، تحرک جغرافیایی و اجتماعی بیشتر و تعدد ساختارهای کارکردی بیشتر جامعه نام برد.

ساموئل هانتینگتون، ۹ ویژگی را برای روند نوسازی بر می‌شمارد که البته به زعم وی می‌توان آن‌ها را به روند توسعه نیز اطلاق کرد:

۱. نوسازی به طور ضمنی توسعه، روندی انقلابی است.
۲. نوسازی و توسعه روندهایی پیچیده و چند بعدی هستند و یک سری جرح و تعدیل‌ها و بازسازی‌های نهادی را در بر می‌گیرند.

۳. هر دو فرایندهایی سیستمی اند. دگرگونی و تغییر در یک بعد، دگرگونی‌های متقابل مهمی در ابعاد دیگر ایجاد می‌کند.
 ۴. هر دو فرایندهایی جهانی هستند.
 ۵. هر دو فرایندهایی بلند مدت هستند.
 ۶. هر دو فرایندهایی مرحله‌بندی شده هستند. در واقع طی این مسیر قابل تقسیم به مراحل مختلفی است که بعضی از آن‌ها اصلی و برخی دیگر فرعی محسوب می‌شوند.
 ۷. هر دو روندهایی همگون‌ساز هستند. در اثر توسعه و نوسازی، تفاوت‌های موجود در جامعه کاهش می‌یابد و در نهایت به نقطه‌ای می‌رسد که جوامع گوناگون به همگونی با یکدیگر می‌رسند. اینجاست که می‌توان گفت که دولت‌ها قادر به تشکیل دولتی جهانی می‌گردند.
 ۸. هر دو فرایندهایی مترقی و تکاملی هستند؛ چرا که در جهت بهبود زندگی بشر و ارتقاء فرهنگی و اجتماعی و مادی عمل می‌کنند.
 ۹. هر دو فرایندهایی غیر قابل برگشت هستند و نمی‌توان دوباره در جهت بازگشت سیر قهقرایی داشت. (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۶۰)
- حوزه نظری نوسازی در بردارنده چندین عنصر اساسی است:

الف- مدل تولید؛

ب- نظریه تکامل اجتماعی؛

ج- موانع توسعه.

مدل تولید و نظریه تکامل اجتماعی بیان‌کننده روند توسعه در جهان غرب است و دیدگاه سوم که همان موانع توسعه می‌باشد قابل انطباق با جهان توسعه نیافته است. در مجموع تئوری‌های متعددی که در زمینه نوسازی مطرح می‌شوند در یکی از موارد فوق جای می‌گیرند.

۶. بیان تئوریک مفهوم رشد

رشد مفهوم یک بعدی است و منظور از آن «ازدیاد کمی ثروت در جامعه است و معمولاً با شاخص‌هایی نظیر درآمد سرانه اندازه‌گیری می‌شود.» (ازکیا، ۱۳۶۹: ۷)

چارلز کیندل برگر، رشد اقتصادی را فقط به معنای کارایی بیشتر و با تولید محصول بیشتر دانسته است؛ در حالی که توسعه را به منزله تحول در چگونگی تولید، تجدید نظر در تخصیص منابع و نیروی کار به شمار آورده است. (کیندل برگر، ۱۳۵۱: ۶۷)

شومپتر، توسعه را عبارت از «تغییرات مداوم و خودبخودی در کشورهای در حال توسعه می‌داند به ویژه کشورهایی که بعد از استقلال سیاسی، تعادل پیشین خود را از دست داده اند؛ در حالی که رشد از نظر وی عبارتست از تغییرات آرام و تدریجی در بلندمدت که خود نتیجه افزایش تدریجی نرخ پس انداز و جمعیت است.» (آزاد ارمکی، ۱۳۷۹: ۲۵)

مک لوپ رشد اقتصادی را کاربرد منابع تولیدی به نحوی که موجب رشد بالقوه و مداوم درآمد سرانه در جامعه شود، می‌داند؛ در حالی که توسعه را نتیجه وضعیتی می‌داند که بین کاربرد عوامل اقتصادی و تکنولوژی هماهنگی وجود داشته باشد. (آزاد ارمکی، ۱۳۷۹: ۲۶)

با توضیحات فوق می‌توان عنوان کرد که توسعه متوجه ابعاد کیفی اساسی است و فراتر از رشد می‌باشد. در واقع امر توسعه، رشد را نیز در خود مستتر دارد.

۷. تحلیل تئوریک توسعه

بحث توسعه اجتماعی از مباحثی محسوب می‌گردد که بین رشته‌یی هستند؛ زیرا علوم مختلف نظیر اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی در مورد آن به بحث می‌پردازند و هر کدام به نحوی در شکل‌گیری آن نقش داشته اند. مثلاً اقتصاددان این امر را در افزایش سطح زندگی به صورت ارقامی چند مورد ملاحظه قرار می‌دهد؛ در حالی که برای جامعه‌شناس این تمایل، مرتبط با نظامی از ارزش‌ها

می‌گردد که دارای کارکرد است. توسعه در حقیقت کوششی است به منظور نیل به تعادلی که تاکنون تحقق نیافته است و یا راه حلی است در جهت رفع فشارها و مشکلاتی که پیوسته بین بخش‌های مختلف زندگی اجتماعی و انسانی وجود داشته و تجدید حیات می‌یابد. (روشه، ۱۳۷۶: ۱۸۵)

پراساد میسرا، توسعه را این‌گونه تعریف کرده است: «توسعه به عنوان یک مفهوم متعالی، دست‌آورد بشری و پدیده‌ای چند بعدی است و فی‌نفسه یک ایدئولوژی به حساب می‌آید. در محتوا و نمود دارای مختصات فرهنگی است و بر تحول ارگانیک دلالت دارد. هدف از توسعه، ایجاد زندگی پرثمری است که توسط فرهنگ تعریف می‌شود. بنابراین، توسعه دستیابی فزاینده انسان به ارزشهای فرهنگی خود است.» (میسرا، ۱۳۶۷: ۴۶)

این مفهوم بر معنی زیر تأکید دارد:

اولاً توسعه یک فرایند است نه وضع ایستا، ثانیاً این فرایند در پایان به ارزش‌ها مربوط است و ثالثاً این ارزش‌ها، ارزش‌های کسانی است که تعلق به جهان غرب یا هر جای دیگر در دنیا ندارد. (همان، ۱۱-۸)

مایکل تودارو در این زمینه معتقد است که تجربه‌های دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی نشان داده است که سطح زندگی مردم در کشورهای جهان سوم با وجود توفیق نسبی در اجرای طرح‌های توسعه‌ای سازمان ملل در اکثر زمینه‌ها بدون تغییر باقی مانده است. از این رو، در خلال دهه ۷۰، توسعه بر اساس کاهش یا از بین بردن فقر و بیکاری در چهار چوب یک اقتصاد در حال رشد مجدداً تعریف شده است. (تودارو، ۱۳۶۶: ۱۳۳) وی همچنین در تعریف توسعه چنین می‌گوید: «توسعه را باید جریانی چندبعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، هماهنگ با نیازهای متنوع اساسی و خواسته‌های افراد و گروه‌های اجتماعی در داخل نظام، از حالت نامطلوب زندگی خارج گشته و به سوی وضعی از زندگی که از نظر مادی و معنوی بهتر است سوق می‌یابد.» (تودارو، ۱۳۶۶: ۱۳۴)

برای ادراک معنای درونی توسعه باید حداقل ۳ ارزش اصلی به عنوان پایه فکری و رهنمود عملی در نظر گرفته شود. این ارزش‌ها عبارتند از: معاش زندگی، اعتماد به نفس و آزادی که نمایانگر هدف‌های مشترکی هستند و از سوی تمام افراد و جوامع دنبال می‌شود. این ارزش‌ها به نیازهای اساسی انسان مربوط می‌شود و تقریباً در تمام جوامع و فرهنگ‌ها خود را نمایان می‌کند. اگر تأمین نیازهای «بقا» یا «تداوم بخشی زندگی» نظیر غذا، مسکن، بهداشت و امنیت وجود نداشته باشد، عقب‌ماندگی همچنان ادامه خواهد داشت. دومین ارزش؛ اعتماد به نفس، احساس شخصیت کردن، عزت نفس داشتن و آلت دست دیگران قرار نگرفتن است. تمام جوامع به دنبال نوعی اعتماد به نفس هستند. گرچه می‌توان گاهی آن را مقام، احترام، افتخار و استقلال نامید. سومین و آخرین ارزش همگانی که معنای توسعه را تشکیل می‌دهد، آزادی است. منظور از آزادی در اینجا، آزادی سیاسی و یا آزادی ایدئولوژیکی نیست؛ بلکه منظور رهایی از شرایط مادی از خود بیگانه کننده زندگی و آزادی از قیود طبیعت، جهل، بدبختی، نهادها و باورهای جزمی است. (تودارو، ۱۳۶۶: ۲۵)

ب) بنیادهای تئوریک توسعه

پارادایم نوسازی

نوسازی بعد از جنگ جهانی دوم در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به عنوان رویکردی غالب در ادبیات علوم اجتماعی مطرح شده است. (از کیا، ۱۳۸۱: ۸۷)

مکتب نوسازی از همان آغاز تکوین در پی یافتن یک تئوری بود و برای توضیح نوسازی کشورهای جهان سوم از دو نظریه «تکامل گرایی» و «کارکرد گرایی» بهره گرفته است.

مکتب نوسازی را می‌توان محصول تاریخی سه رویداد مهم در دوران بعد از جنگ جهانی دوم به شمار آورد.

اولین رویداد ظهور ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت بود؛ در حالی که جنگ جهانی دوم موجب تضعیف سایر کشورهای غربی مانند بریتانیای کبیر، فرانسه و آلمان شده بود. ایالات متحده قدرتمندانه از جنگ قدم بیرون گذاشت و با اجرای طرحی برای بازسازی اروپای جنگ زده به یک رهبر جهانی مبدل گشت و در دهه ۱۹۵۰ ایالات متحده در واقع مسئولیت اداره امور همه جهان را بر عهده گرفت.

واقعه دوم، گسترش جنبش جهانی کمونیسم بود. اتحاد شوروی، نفوذ خود را نه تنها در اروپای شرقی؛ بلکه حتی در چین و کره و قاره آسیا نیز گسترش داده بود.

رویداد سوم، تجربه امپراطوری‌های استعماری اروپایی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بود که موجب ظهور شمار بسیاری از کشورها و ملت‌های جدید در جهان سوم گردید.» (آلویس، سو، ۱۳۸۰: ۲۷)

فرضیات تئوری نوسازی

۱- نوسازی یک فرایند مرحله به مرحله است؛ یعنی جوامع، نوسازی را از یک مرحله ابتدایی، ساده و سنتی آغاز کرده و حرکت خود را به یک مرحله پیچیده، مدرن و با ساختارهای متمایز و افتراق یافته به پایان می‌برد.

۲- نوسازی یک فرایند تجانس‌آفرین است و گرایش به همگرایی در میان جوامع را افزایش می‌دهد؛ چنانکه لوی عنوان می‌کند، هر چه زمان پیش می‌رود، آن‌ها و ما به طور روزافزونی شبیه خواهیم شد. الگوهای نوسازی به گونه‌ای هستند که هر چه جوامع نوگراتر شوند بیشتر شبیه یکدیگر می‌شوند.

۳- نوسازی یک فرایند اروپایی شدن است. تلقی این نظریات چنین است که چون کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده پیشرفته‌ترین کشورهای جهان هستند، سایر کشورها باید از آن‌ها تقلید کنند.

۴- نوسازی یک فرایند غیر قابل بازگشت است. به عبارت دیگر همین که کشورهای جهان سوم در تماس با غرب قرار گیرند دیگر نمی‌توانند از حرکت به سوی نوسازی اجتناب ورزند.

۵- نوسازی یک فرایند رو به پیشرفت است.

۶- نوسازی یک فرایند طولانی است و یک تغییر تدریجی و تکاملی است نه یک تحول انقلابی. «(آلوی، سو، ۱۳۸۰: ۴۹ - ۴۸)

در اواخر دهه ۱۹۶۰، سنت نوسازی مورد هجوم سنگین منتقدین قرار گرفت. این حملات روزافزون باعث پیدایش سنت جدید در مکتب نوسازی گردید. مهم‌ترین شباهت‌ها و تفاوت‌های گرایش‌های سنت نوسازی در جدول زیرنمایش داده شده است.

جدول مقایسه میان مطالعات سنتی و مطالعات جدید نوسازی. (ی سو، ۱۳۹۲: ۶۸)

مطالعات جدید نوسازی	مطالعات سنتی نوسازی	
مشابهت‌ها		
همان	توسعه جهان سوم	کانون‌های مورد توجه تحقیقات
همان	کشور ملی	سطح تحلیل
همان	عوامل داخلی: ارزش‌های فرهنگی و نهادهای اجتماعی	متغیرهای عمده
همان	انجام نوسازی، به عنوان یک عمل کلاً مفید	مقتضیات سیاست عملی
اختلافات		
سنت به عنوان عاملی مثبت برای توسعه	سنت به عنوان مانع توسعه	در زمینه سنت
مطالعات مشخص موردی؛ تحلیل‌های تاریخی	تشکیل سنخ‌شناسی؛ سطح بالای انترع	در زمینه روش تحقیق
مسیرهای متعدد و چند سویه توسعه	مسیر یکطرفه به سمت الگوی آمریکایی	در زمینه جهت و مسیر توسعه
توجه بیشتر به عوامل خارجی و ستیز	غفلت نسبی از عوامل خارجی و ستیز	در زمینه عوامل خارجی و ستیز

مکتب وابستگی

وابستگی در دهه ۱۹۷۰ یک رهیافت مسلط در ادبیات توسعه و توسعه نیافتگی محسوب می‌شود. این مکتب در سنت مارکسیستی و ساختارگرایی آمریکای لاتین پیرامون توسعه ریشه گرفت. مکتب وابستگی حاوی این پیام اساسی بود که توسعه اروپا، به توسعه نیافتگی فعال دنیای غیر اروپایی منجر شده است. با این که اعضای مکتب وابستگی از جهت گیری‌های ایدئولوژیک و تعهدات سیاسی متفاوتی برخوردار بوده اند؛ ولی می‌توان گفت که اعضای این مکتب بر روی فرض‌های اساسی زیر اتفاق نظر دارند:

۱- آن‌ها وابستگی را به عنوان فرآیند عام در نظر می‌گیرند که در مورد همه کشورهای جهان سوم صادق است.

۲- وابستگی به عنوان یک وضعیت خارجی قلمداد می‌شود؛ یعنی وضعیتی که از بیرون تحمیل شده است.

۳- وابستگی غالباً به عنوان یک وضعیت اقتصادی سنجیده می‌شود.

۴- وابستگی به عنوان بخشی از قطب‌بندی مناطق در اقتصاد جهانی قلمداد می‌شود.

۵- از نظر این نویسندگان، وابستگی و توسعه دو فرآیند ناسازگارند.

دیدگاه وابستگی از دهه ۱۹۷۰ هدف آماج انتقادات واقع شده است. نظریه پردازان نوسازی، دیدگاه وابستگی را به عنوان بخش تبلیغاتی ایدئولوژی انقلابی مارکسیسم مورد حمله قرار دادند. انتقاد دیگر، میزان بالای انتزاعی بودن این دیدگاه است و این که این مکتب، همه مناطق پیرامونی را یکسان قلمداد می‌کند. از طرف دیگر رهیافت وابستگی نقش منازعات داخلی و مقاومت‌های درونی را نادیده گرفته و در مورد قدرت نیروهای خارجی اغراق کرده است. از طرف دیگر منتقدین بر این باورند که وابستگی و توسعه

می‌توانند با یکدیگر همزیستی کنند و وابستگی لزوماً به توسعه‌نیافتگی منجر نمی‌شود.

مقایسه دیدگاه سنتی نوسازی و دیدگاه سنتی وابستگی. (ی سو، ۱۳۹۲: ۱۱۲)

مطالعات سنتی وابستگی	مطالعات سنتی نوسازی	
مشابهت‌ها		
همان	توسعه جهان سوم	موضوع تحقیق
همان	سطح بالای انتزاع و تأکید بر فرایند عام توسعه	روش تحقیق
مرکز پیرامون	سنت و نوگرایی	ساختار تئوریک مبتنی بر قطب‌بندی
تفاوت‌ها		
برنامه اصلاحات اکلا و نظریات انقلابی نئومارکسیسم	نظریات تکامل‌گرایی کارکردگرایی	پیشینه نظری
اغلب از بیرون	اغلب از دورن	علت‌یابی مشکلات جهان سوم
عموماً زیانبار	عموماً سودمند	سرشت ارتباطات میان ملت‌ها
بد بینی	خوش بینی	پیش بینی مسیر توسعه
کاهش ارتباط با مرکز، همراه با انقلاب سوسیالیستی	گسترش رابطه با غرب	راه‌های نیل به توسعه

وابستگی جدید

مکتب وابستگی جدید محصول تجدید نظر و اصلاح در اندیشه‌های نظریه وابستگی کلاسیک تحت عنوان «مطالعات وابستگی جدید» است. توجه نظریه پردازان نسل جدید نظریه وابستگی، معطوف به «توسعه جهان سوم» است. سطح تحلیل آن‌ها «ملی» است و هدف‌شان نیز تبیین توسعه از طریق عوامل داخلی نظیر ارزش‌های فرهنگی و نهادهای اجتماعی است. نسل جدید طرفداران نظریه وابستگی نیز از دوگانگی «سنت و تجدد» استفاده می‌کنند و معتقدند نوسازی به نفع کشورهای جهان سوم است.

مقایسه مطالعات اولیه وابستگی و مطالعات وابستگی جدید. (ی سو، ۱۳۹۲: ۱۳۷)

مطالعات وابستگی جدید	مطالعات اولیه وابستگی	
مشابهت‌ها		
همان	توسعه جهان سوم	کانون تحقیقات
همان	سطح ملی	سطح تحلیل
همان	وابستگی، مرکز-پیرامون	مفاهیم عمده
همان	وابستگی به عنوان اصلی مضر در مسیر توسعه	مقتضیات سیاست گذاری
تفاوت‌ها		
ساختی- تاریخی؛ تأکید بر وضعیت خاص وابستگی	درجه انتزاع؛ تأکید بر الگوی عام وابستگی	روش تحقیق
تأکید بر مؤلفه‌های درونی: مبارزه طبقات، دولت	تأکید بر مؤلفه‌های بیرونی: مبادله نابرابر، استعمار	مؤلفه‌های عمده
غالباً پدیده‌ای اجتماعی سیاسی	غالباً پدیده‌ای اقتصادی	ماهیت وابستگی
قابلیت همزیستی: توسعه مقارن با وابستگی	تباین متقابل: مسیر یک‌طرفه به سمت توسعه نیافتگی	وابستگی و توسعه

مکتب نظام جهانی

ریشه‌های رهیافت نظام جهانی را می‌توان در تئوری وابستگی ردیابی کرد. رهیافت نظام جهانی ادعا می‌کند که یک اقتصاد جهانی سرمایه‌داری از قرن شانزدهم وجود داشته است و این سیستم اقتصادی، تعداد فزاینده‌ای از جوامع قبلا کم و بیش منزوی و خودکفا را در نظام پیچیده‌ای از روابط کارکردی، ادغام کرده است. این دیدگاه، جوامع را به سه دسته مرکز، پیرامون و شبه پیرامون تقسیم‌بندی می‌کند. از این چشم‌انداز، فرآیند توسعه نیافتگی با ادغام شدن یک منطقه خارجی خاص در نظام جهانی؛ یعنی در حاشیه قرار گرفتن آغاز می‌شود و همان طور که نظام جهانی بسط و گسترش یافته؛ ابتدا اروپای شرقی، سپس آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا به ترتیب در حاشیه و پیرامون قرار گرفته‌اند. از

نظر امانوئل والرشتاین، مهم‌ترین نظریه‌پرداز این مکتب، میزان موفقیت یک کشور در انتقال از موقعیت پیرامونی به نیمه پیرامونی، به پذیرش یکی از این راهبردهای توسعه بستگی دارد؛ یعنی اغتنام فرصت، ارتقا از طریق دعوت یا اعتماد به نفس. از نظر وی، عنصر اساسی پیشرفت و ارتقای یک کشور نیمه پیرامونی، در اختیار داشتن بازاری بزرگی است که بتواند کاربرد فن‌آوری پیشرفته را توجیه کند و کشور مزبور نیز بتواند با هزینه پایین‌تری نسبت به سایر تولیدکنندگان موجود، به تولید کالا برای آن بازار پردازد. از اواسط دهه ۱۹۷۰، به تدریج گروهی از منتقدین، دیدگاه نظام جهانی را به ارایه یک مفهوم سخت و شیء گونه از نظام جهانی، غفلت از موارد خاص توسعه در طول تاریخ و برجسته کردن تحلیل اقشار اجتماعی در مقابل تحلیل‌های طبقاتی، متهم ساخته‌اند. (روزنامه سرمایه، ۱۳۸۶: ۱۴)

جدول مقایسه دیدگاه‌های وابستگی و نظام جهانی. (ی سو، ۱۳۹۲: ۱۹۲)

دیدگاه نظام جهانی	دیدگاه وابستگی	
نظام جهانی	کشور ملی	واحد تحلیل
پویش‌های تاریخی نظام جهانی: نظم‌های چرخشی و روندهای دراز مدت	ساختی- تاریخی: رونق و رکود کشورهای ملی	روش شناسی
الگوی سه گانه: مرکز- نیمه پیرامون پیرامون	الگوی دوگانه: مرکز- پیرامون	ساختار نظری
احتمال تحرک عمودی (رو به بالا و پایین) در اقتصاد جهانی	تعیین گرا: وابستگی عموماً زیان‌آور تلقی می‌شود	مسیر توسعه
پیرامون و همین‌طور مرکز، نیمه پیرامون و اقتصاد جهانی	پیرامون	کانون تحقیقات

نتیجه گیری

در این مقاله بعد از تبیین مفاهیمی چون: توسعه، نوسازی و رشد، سه سنت فکری عمده؛ یعنی مکتب نوسازی، وابستگی و نظام جهانی را به مثابه چارچوب و بنیادهای تئوریک توسعه با رویکردی تطبیقی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. این مطالعه نشان داد که هر نوع بحث از توسعه و نوسازی بدون عطف توجه به بنیادهای تئوریک نتیجه مطلوبی دربر ندارد. هر سه مکتب فکری علی‌رغم وارد شدن انتقادات جدی از سوی گرایشات رقیب همچنان الهام‌بخش و فعال هستند. این امر گویای این واقعیت است که پارادایم‌های همزیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر دارند و هریک از آنها با کشیدن پارادایم رقیب در زیر تیغ نقد زمینه کمال و توسعه آن را فراهم می‌کند.

مکتب نوسازی در اواخر دهه ۱۹۵۰ میلادی، پارادایم مدرنیزاسیون، پارادایم مسلط در رشته فرعی توسعه بود. این پارادایم در فضایی ایجاد گردید که ایالات متحده در اوج قدرت قرار داشت، گسترش نفوذ کمونیسم خطری جدی برای آمریکا و غرب تلقی می‌شد و به علت واگرایی امپراطوری استعماری اروپا، کشورهای تازه استقلال یافته یکی بعد از دیگری در حال ظهور بودند. پارادایم مدرنیزاسیون از لحاظ نظری ریشه در نظریه‌های تکاملی (تحول تک خطی است، تحول بسوی یک مقصد نهایی که همان ترقی و تمدن است می‌باشد و تحول به شکلی آهسته از جوامع ساده به سوی جوامع پیچیده صورت می‌گیرد) و نظریه کارکردگرایی (عمدتاً عقاید پارسونز مبتنی بر اینکه جامعه مانند ارگان زیستی دارای اجزایی است که هریک کارویژه‌های مخصوص به خود را دارند) داشت.

به نظر می‌رسد نظریات جدید نوسازی با انجام اصلاحاتی مانند تکیه مجدد بر سنت، تکیه مجدد بر تاریخ و ارائه تحلیل‌های پیچیده‌تر، توانسته باشد از بحران اواخر دهه ۱۹۶۰ به سلامت رسته و خط سیر تحلیلی ثمربخش خود را با قوت تمام در دهه ۱۹۹۰ ادامه دهد. به علاوه این احتمال وجود دارد که مطالعات نوسازی با چهره‌ای

جدید و به عنوان اصلاح کننده دیدگاه‌های جدیدی که منحصرأ بر عوامل خارجی تأکید دارند؛ یعنی دیدگاه‌های وابستگی و نظام جهانی، به ظهور برسد.

پارادایم وابستگی در آمریکای لاتین ظهور کرد و پاسخی بود هم به شکست برنامه‌های کمیون اقتصادی آمریکای لاتین (ECLA) در اوایل دهه ۱۹۶۰ و هم به بحران مارکسیسم ارتودوکس که معتقد بود آمریکای لاتین قبل از انقلاب صنعتی پرولتاریا باید از مرحله انقلاب صنعتی بورژوازی عبور نماید. به اعتقاد سو، وابستگی در اواخر دهه ۱۹۶۰ به شکل پارادایم مسلط در رشته فرعی توسعه درآمد. این مکتب در اندیشه‌های اقتصاددانانی چون راثول پریش که معتقد به سیاست جایگزینی واردات بود و بر اندیشه‌های نو مارکسیستی که عواقب منفی امپریالیسم تأکید می‌گذاشت، ریشه داشت. پارادایم وابستگی انتقاداتی جدی بر پارادایم مدرنیزاسیون وارد ساخته و کلیه مفروضات آنرا به شکل واژگونه درآورد.

نظریات جدید وابستگی با تکیه مجدد بر تاریخ توجه بیشتری را نسبت به وضعیت‌های خاص وابستگی در طول تاریخ مبذول داشته‌اند. همچنین در این دیدگاه جدید دولت در جهان سوم دیگر به عنوان یک دولت وابسته به بیگانه در نظر گرفته نمی‌شود؛ بلکه عامل فعالی است که ضمناً با سرمایه محلی و سرمایه بین‌المللی نیز همکاری دارد. ویژگی آخر مطالعات جدید وابستگی این است که همه نظریات مزبور، همزیستی میان دو فرایند متناقض، یعنی وابستگی و توسعه را امکان‌پذیر می‌دانند. بدین ترتیب نه تنها کاردوزو، اودانل و ایوانس قادر هستند موقعیت اقتصادی برزیل را در به انجام رساندن فرایند تعمیق صنعتی در اواخر دهه ۱۹۶۰ توضیح دهند؛ بلکه گلد نیز می‌تواند معجزه توسعه اقتصادی تایوان را با مراجعه به مفهوم توسعه پویا تحلیل نماید.

چهره شاخص پارادایم نظام جهانی امانوئل والرشتاین است. وی با توجه به موارد رشد سریع در آسیای شرقی، بحران کشورهای سوسیالیستی و بحران سرمایه‌داری

آمریکایی که پارادایم وابستگی قادر به تبیین آن‌ها نبود، اقدام به نظریه‌پردازی کرد. پارادایم نظام جهانی از لحاظ فکری ریشه در نومارکسیسم از یکسو و مکتب تاریخی فرناند برادل از سوی دیگر دارد. ویژگی شاخص روش‌شناختی پارادایم نظام جهانی، تمرکز بر نظام‌های تاریخی است.

سرچشمه‌ها

- فرهنگ انگلیسی - عربی المورد، ۱۹۸۶؛ و فرهنگ آکسفورد، ۱۹۹۱.
- احمد سیاح (۱۳۷۲) فرهنگ دانشگاهی عربی به فارسی، انتشارات اسلام، تهران.
- ازکیا، مصطفی (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی توسعه، تهران، کلمه، چاپ سوم.
- آقابخشی، علی (۱۳۷۴) فرهنگ علوم سیاسی، تهران، نشر مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، چاپ اول.
- بشریه، حسین (۱۳۸۱) آموزش دانش سیاسی، تهران، نگاه معاصر، چاپ دوم
- تودارو، مایکل (۱۳۷۰) توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه دکتر غلامعلی فرجادی، سازمان برنامه و بودجه، تهران.
- جهانیان، ناصر (۱۳۷۷) تحول مفهوم توسعه و ارتباط آن با دین، قبسات، مقاله ۷، دوره ۳، شماره ۷، زمستان.
- ر وزبهان، محمود (۱۳۸۱) مبانی توسعه اقتصادی، تهران: انتشارات تابان.
- روزنامه سرمایه، شماره ۵۴۵ به تاریخ ۱۳/۶/۸۶، صفحه ۱۴ (اندیشه اقتصادی)
- روشه، گی (۱۳۷۶) تغییرات اجتماعی، منصور وثوقی، تهران، نشر نی.
- صیامی، صیامی (۱۳۸۱) دودران، چرا صنعتی نشدیم، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران.

- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۳) بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، چاپ دوازدهم.
- عظیمی، حسین (۱۳۷۱) مقاله فرهنگی و توسعه، مجله ایران فردا، شماره ۱، خرداد و تیر.
- فنی، زهره (۱۳۸۲) خاستگاه جغرافیایی تطور تاریخی توسعه: مجموعه مقالات اسلام و توسعه، تهران، نشر معارف، چاپ اول.
- کیندل برگر، چارلز (۱۳۵۱) توسعه اقتصادی، رضا صدوقی، مدرسه عالی مدیریت گیلان.
- لویس بئک (۱۳۷۰) دگرگونی در مفاهیم و هدفهای توسعه، ترجمه: ح. قاضیان، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۱ و ۲.
- مجد فر، مرتضی (۱۳۷۴) تکنولوژی و تکنولوژی آموزشی، چاپ اول، انتشارات انیس، تهران.
- محمدی، تیموری (۱۳۷۶) بعد فرهنگی توسعه به سوی یک رهیافت عملی؛ موسسه زحل.
- معین، محمد (۱۳۶۳) فرهنگ معین، تهران: چاپ ششم، امیر کبیر.
- میسرا، پراساد (1367) برداشتی نو از مسائل توسعه، ترجمه‌ی حمید فراهانی راد، گزیده مسائل اقتصادی و اجتماعی سازمان برنامه و بودجه، شماره ۴۶ میسرا، شماره ۴۶.
- نظرپور، محمدنقی (۱۳۷۸) ارزشها و توسعه، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵) سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، محسن ثلاثی، تهران، نشر علم، چاپ سوم.

- سو، آلوین (۱۳۹۲) تغییر اجتماعی و توسعه مروری بر نظریه‌های نوسازی، وابستگی و نظام جهانی، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

